



An Analytical Critique of the Juristic Justification of Missed Preparatory Acts: Emanative Dependence versus the Separation Doctrine

Mosatafa Haji Vali'i¹

Mohammad Hassan Mahudi²

Abstract

The justification of the obligation of missed preparatory acts prior to the actualization of the obligation of the principal act constitutes one of the fundamental challenges in the science of legal theory, as it requires a precise account of the manner in which the preparatory act follows the principal obligation. Employing a descriptive-analytical method with a critical approach, this study examines two major theoretical positions: the Separation Thesis and the Emanative Subordination Approach. Within the first approach, the attempts of Ṣāhib al-Fuṣūl, Shaykh Anṣārī, and Ākhūnd Khorāsānī to dissociate the time of obligation from the obligated act are analyzed, and the objections raised against these views are clarified. In contrast, the theory of Muḥaqqiq Isfahānī, known as the Emanative Subordination Approach, which is based on the denial of complete causality of the obligation of the principal act and an emphasis on confirmed motivational inclination, is subjected to critical scrutiny.

The findings of the study indicate that, despite the conceptual complexities involved in both the Separation Thesis and the Emanative Subordination Approach, the sound conclusion in the final analysis lies in denying the existence of a legal obligation for the preparatory act. Accordingly, the necessity of performing missed preparatory acts is grounded not in an indirect legal obligation, but rather in an independent rational judgment concerning the reprehensibility of frustrating the binding purpose of the Lawgiver and deviating from the posture of servitude.

Keywords

Obligation of the Principal Act; Obligation of the Preparatory Act; Missed Preparatory Acts; Separation Thesis; Emanative Subordination Approach

1. Level Four Graduate of the Seminary and Lecturer at Marvi Seminary. (Corresponding Author)

2. Level Two Seminary Student at Marvi Seminary



تحلیل و نقد کیفیت تصحیح مقدمات مفوته بارویکرد تبعیت انبعائی در مقابل مبنای انفکاک

مصطفی حاجی ولیئی^۱

محمدحسن ماهودی^۲

چکیده

تصحیح وجوب «مقدمات مفوته» پیش از فعلیت یافتن وجوب ذی المقدمه، از چالش‌های بنیادین علم اصول است و تبیین چگونگی تبعیت مقدمه از ذی المقدمه را می‌طلبد. این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی و رویکردی انتقادی، به واکاوی دو دیدگاه کلان «مبنای انفکاک» و «تبعیت انبعائی» پرداخته است. در رویکرد نخست، تلاش‌های صاحب فصول (واجب معلق)، شیخ انصاری (ارجاع قیود به ماده) و آخوند خراسانی (شرط متأخر) در جهت تفکیک زمان وجوب از واجب بررسی شده و اشکالات وارد بر آن‌ها تبیین گردیده است. در مقابل، نظریه محقق اصفهانی تحت عنوان «تبعیت انبعائی» که بر نفی علیت تامه وجوب ذی المقدمه و تأکید بر شوق مؤکد استوار است، مورد مذاقه قرار می‌گیرد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که با وجود تکلفات مبنای انفکاک و تبعیت انبعائی، راهکار صحیح در تحلیل نهایی، پذیرش عدم وجوب شرعی مقدمه است؛ بدین معنا که لزوم اتیان مقدمات مفوته، نه بر پایه وجوب شرعی غیری، بلکه بر اساس حکم مستقل عقل، مبنی بر قبح تفویت غرض ملزم مولی و خروج از زیّ بندگی، استوار است.

کلیدواژه:

وجوب ذی المقدمه- وجوب مقدمه- مقدمات مفوته- مبنای انفکاک- مبنای تبعیت انبعائی

۱. سطح چهار حوزه علمیه و استاد حوزه علمیه مروی (نویسنده مسئول)

۲. طلبه سطح دو حوزه علمیه مروی



۱. بیان مسئله

شارع حکیم در دین مبین اسلام، واجبات متعددی قرار داده است که هر یک دارای مصالح خاص خود بوده و در ظرف تحققشان، واجب الامتثال اند. دانشمندان علم اصول، با احصای دستورات الهی، توانسته اند این واجبات را به اعتبارات مختلف و به اقسام گوناگونی تقسیم کنند؛ مانند: واجب مطلق و مشروط، عینی و کفایی، تعیینی و تخییری، موقت و غیرموقت و ... یکی دیگر از این اقسام که از گذشته تاکنون مورد توجه علمای این دانش بوده، تقسیم واجب به «نفسی» و «غیری» است. پر واضح است که واجب غیری، مقدمه ای برای ذی المقدمه خود به شمار می رود و از آن جا که شأن مقدمه این است که در اطلاق، اشتراط، قوه و فعل از ذی المقدمه خود تبعیت کند، پس وجوب واجب غیری نیز تابع وجوب ذی المقدمه خواهد بود (مظفر، ۱۳۸۸ق، ج ۲، صص ۳۲۳-۳۲۴).

از مسائل اصلی در این باب که مورد نقد و بررسی قرار گرفته، این است که مقدماتی وجود دارد که اگر پیش از زمان ذی المقدمه آورده نشود، انجام ذی المقدمه در وقت خود محقق نخواهد شد؛ مانند این که اگر شخص جنب در ماه رمضان، پیش از اذان صبح غسل نکند، نمی تواند روزه بگیرد. به این دسته از مقدمات، در اصطلاح «مقدمات مفوّه» گفته می شود؛ به این معنا که ترک آنها موجب تفویت ذی المقدمه می گردد. از طرفی دیگر، بر اساس فقه شیعه، حکم به حرمت

ترک این مقدمات شده است.

حال، سؤال اینجاست که زمانی که هنوز موعد واجب فرا نرسیده و وجوب آن فعلیت پیدا نکرده است، چگونه وجوب مقدمه آن فعلیت می یابد و ترک آن حرام می گردد؟ در حالی که بیان شد «وجوب مقدمه تابع وجوب ذی المقدمه است»!

پاسخ محققان به این سؤال مختلف است؛ لکن در این مقاله، دو مبنای اصلی در پاسخ به این اشکال تبیین شده است: مبنای نخست، مبنایی است که به دنبال ایجاد انفکاک میان زمان وجوب و زمان واجب است؛ به گونه ای که مرحوم صاحب فصول، شیخ اعظم انصاری و مرحوم آخوند خراسانی هر یک از این طریق، مقدمات مفوّه را تصحیح می کنند. مبنای دوم، مبنای مرحوم اصفهانی است که با ارائه معنای جدیدی از تبعیت وجوب مقدمه از ذی المقدمه، در اصل لزوم تقدّم ذی المقدمه بر مقدمه خدشه وارد می کند.

با وجود تنوع مبانی و ضرورت پاسخ گویی به پرسش های یاد شده، تا آنجا که نگارندگان جست وجو کرده اند، پژوهشی که دو مبنای انفکاک و تبعیت انبعائی را در تقابل با یکدیگر مورد بررسی قرار داده باشد، یافت نشده است. بر این اساس، سؤال اصلی این مقاله آن است که: «تصحیح مقدمات مفوّه بر مبنای انفکاک و مبنای تبعیت انبعائی چگونه تحلیل و نقد می شود؟» که پاسخ به آن، مستلزم پاسخ گویی به پرسش های فرعی زیر است:



۱. مبنای انفکاک چیست و تقریر هر یک از صاحب فصول، شیخ انصاری و مرحوم آخوند از آن کدام است؟
۲. مبنای تبعیت انبعائی چیست و تقریر مرحوم غروی اصفهانی از آن چگونه است؟

۲. پیشینه

الف) کتاب «بحوث فی علم الأصول»: از قول شهید صدر در این کتاب، با بیانی اجتهادی و به شکلی بسیار تفصیلی، تمامی مبانی در باب تصحیح مقدمه موقوفه بیان شده است؛ لکن این مبحث، فارغ از مباحث مقدماتی لازم در فهم مسئله و بدون پرداختن به جزئیات ارائه شده است (شهید صدر، ۱۴۱۷ق، ج ۲، صص ۲۱۱، ۲۰۲). حال آن که در این مقاله، هدف بیان و تحلیل تمامی مبانی نیست، بلکه بحث بر دو مبنای «انفکاک» و «تبعیت انبعائی» متمرکز شده و این دو مبنا به طور مفصل، همراه با تمام مقدمات و جزئیات، مورد بررسی قرار می گیرند.

ب) کتاب «المبسوط فی أصول الفقه»: آیت الله سبحانی در این کتاب، به صورت مختصر، برخی پاسخ ها به اشکال وارد شده بر وجوب مقدمات موقوفه را ذکر کرده اند؛ لکن بیان ایشان بسیار موجز است و از ارائه تفصیلات خودداری شده است (سبحانی، ۱۳۹۶ش، ج ۳، ص ۶۲۴). در حالی که در این مقاله، تلاش شده است با تمرکز بیشتر و به شکلی مفصل تر، بحث حول دو مبنای انفکاک و تبعیت انبعائی پیگیری شود.

ج) کتاب «أصول الفقه»: مرحوم مظفر در این کتاب، به صورت مختصر و اجمالی، پاسخ های وارد بر اشکال مقدمه موقوفه را مطرح می کند؛ به گونه ای که برخی از پاسخ ها برای مخاطب به صورت روشن و واضح تبیین نشده است (مظفر، ۱۳۸۸ش، ج ۲، صص ۳۳۶، ۳۴۴). لکن در این مقاله، سعی شده است مطالب با تفصیل بیشتری ارائه شود تا با تمرکز بر دو مبنای انفکاک و انکار واجب گیری، مسئله روشن تر گردد.

د) مقاله «تبیین اندیشه های ابتکاری صاحب فصول در علم اصول»: این مقاله در اصل به اندیشه ها و ابتکارات صاحب فصول در علم اصول پرداخته است؛ لکن در بخشی از آن، ضمن اشاره به بحث واجب معلق و واجب منجز، مبنای مرحوم صاحب فصول برای حل مشکل مقدمات موقوفه مطرح شده و توصیف واجب معلق و منجز، همراه با ادله صاحب فصول بر اثبات آن، ارائه گردیده و به صورت مختصر و گذرا، نقدها و انتقادات برخی دیگر از علمای این رشته نیز ذکر شده است (کاظمی گل وردی، ۱۳۸۰). در حالی که در این مقاله، نظر مرحوم صاحب فصول به عنوان یکی از تقریرهای مطرح شده در مبنای انفکاک، در تقابل با مبنای انکار واجب گیری قرار گرفته و مورد نقد و تحلیل قرار می گیرد.

ه) پایان نامه «مقدمه موقوفه و موصیله از دیدگاه صاحب فصول و شیخ انصاری و آخوند خراسانی»: با صرف نظر از این که این پایان نامه در صدد تبیین و توضیح مقدمه



واجب پیش از زمان ذی‌المقدمه، این مبنا را اتخاذ کرده‌اند که میان زمان وجوب ذی‌المقدمه و زمان خود ذی‌المقدمه، یا همان واجب، فاصله قائل شوند. به طور مثال، اگر وجوب روزه ماه رمضان پیش از زمان انجام روزه، یعنی قبل از شروع ماه رمضان، ثابت شده باشد، در این صورت اشکالی نخواهد داشت که وجوب مقدمه روزه، مانند غسل جنابت، نیز پیش از زمان روزه ثابت گردد؛ چراکه وجوب مقدمه تابع وجوب ذی‌المقدمه است و هنگامی که وجوب ذی‌المقدمه قبل از زمان خود ذی‌المقدمه محقق شده باشد، محذوری در تقدم زمانی وجوب مقدمه بر زمان واجب وجود نخواهد داشت.

۳.۳. مبنای تبعیت انبعائی:

مبنای انفکاک مبتنی بر این فرض است که تبعیت مقدمه از ذی‌المقدمه در وجوب، به نحو علی و معلولی باشد؛ زیرا در چنین صورتی اشکال مقدمات مفوّته مطرح می‌گردد و تقدم معلول، یعنی وجوب مقدمه، بر علت خود، یعنی وجوب ذی‌المقدمه، محال خواهد بود. در مقابل این مبنا، نظریه «تبعیت انبعائی» قرار دارد. بر اساس این مبنا، آنچه نزد شارع موضوعیت دارد، ذی‌المقدمه است و هنگامی که تحقق ذی‌المقدمه منوط و مشروط به انجام مقدماتی باشد، لزوم تحقق واجب نفسی در خارج، شارع را برمی‌انگیزد تا به انجام آن مقدمات امر کند و در نتیجه، آن مقدمات واجب می‌شوند؛ لکن این وجوب، منبعث از وجود واجب نفسی است. به بیان دیگر، این وجود واجب نفسی است که مولا

مفوّته و موصله است و کیفیت تصحیح آن یکی از مباحثی است که به صورت مختصر در آن مطرح شده، این پژوهش صرفاً مبنای علمای قائل به انفکاک را بیان کرده و شیوه تقریر هر یک از ایشان را تحلیل نموده است (ترابیان، ۱۳۹۲، صص ۴۰۱). در حالی که در این مقاله، افزون بر تبیین مبنای انفکاک با تقریرهای این سه دانشمند، مبنای انکار وجوب غیری نیز به صورت مفصل و همراه با جزئیات مطرح و تحلیل می‌شود.

۳. مفهوم شناسی:

۱.۳. مقدمات مفوّته:

در میان اقسام مقدمه واجب، قسمی از مقدمات وجود دارد که اگرچه ظرف زمانی انجام آن‌ها پیش از زمان وجوب ذی‌المقدمه است، اما عدم تحقق آن‌ها منجر به ناتوانی مکلف از امتثال ذی‌المقدمه در موعد مقرر می‌گردد. مصداق بارز این امر، لزوم انجام غسل جنابت پیش از طلوع فجر است که مقدمه‌ای برای صحت روزه ماه مبارک رمضان به شمار می‌آید. این دسته از مقدمات که ترک آن‌ها سبب فوت ذی‌المقدمه و عدم امکان اتیان مأمور به در ظرف زمانی خود می‌شود، در اصطلاح «مقدمات مفوّته» نامیده می‌شوند و بر اساس فقه امامیه، ترک آن‌ها حرام اعلام شده است.

۲.۳. مبنای انفکاک:

در پاسخ به اشکالی که در مسئله مقدمات مفوّته مطرح شده است، عده‌ای از اندیشمندان برای توجیه وجوب مقدمه



را بعث و برانگیخته تا به مقدمات امر کند؛ ازاین‌رو، وجوب مقدمات منبعث از وجود واجب نفسی خواهد بود (غروی اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، صص ۱۰۲، ۱۰۱؛ مظفر، ۱۳۸۸ش، ج ۲، صص ۳۲۴، ۳۲۵). این نحو از تبعیت وجوب واجب غیری از واجب نفسی، در این مقاله «تبعیت انبعائی» نام‌گذاری شده است.

۴. مبنای انفکاک و تقریرهای آن

سؤالی که در این بخش مطرح می‌شود آن است که چگونه می‌توان تصور کرد وجوب ذی‌المقدمه پیش از زمان خود ذی‌المقدمه ثابت شده باشد و اساساً چگونه می‌توان «زمان وجوب» را از «زمان واجب» منفک دانست؟ این پرسش، مسئله‌ای است که هر یک از صاحب فصول، شیخ انصاری و صاحب کفایه پاسخ متفاوتی به آن داده‌اند.

۱.۴. توصیف مبنای انفکاک از منظر صاحب فصول

به‌عنوان مقدمه، لازم به ذکر است که هر واجبی، هنگامی که با امری خارج از ذات آن نسبت‌سنجی شود، از دو حال خارج نیست: یا وجوب آن واجب مشروط به آن امر خارجی است، یا وجوب آن مشروط به آن امر خارجی نیست. به‌عنوان مثال، هنگامی که وجوب نماز با امری خارج از آن، مانند بلوغ، نسبت‌سنجی می‌شود، روشن می‌گردد که وجوب نماز مشروط و متوقف بر بلوغ است و تا زمانی که بلوغ حاصل نشده،

وجوبی برای نماز فعلیت نمی‌یابد. از سوی دیگر، هنگامی که وجوب نماز با امری مانند حریت یا بندگی سنجیده می‌شود، معلوم می‌گردد که وجوب نماز متوقف بر حریت یا بندگی نیست و به عبارت دیگر، وجوب نماز نسبت به حریت و بندگی مطلق است. ازاین‌رو، به دسته نخست «واجبات مشروط» و به دسته دوم «واجبات مطلق» گفته می‌شود (فاضل موحدی لنکرانی، ۱۳۷۷ش، ج ۵، صص ۴۸، ۴۵؛ مظفر، ۱۳۸۸ش، ج ۱، صص ۱۳۴، ۱۳۵).

به‌روشنی پیداست که وجوب واجبات مشروط با تحقق شروطشان فعلیت می‌یابد و به اصطلاح، «وجوب آن‌ها بالفعل می‌شود». لکن مرحوم صاحب فصول بر این باور است که فعلیت وجوب اصولاً به دو صورت قابل تصور است:

الف) وجوب فعلیت یافته است، اما حصول واجب متوقف بر امری نیست که مکلف قادر بر انجام آن نباشد؛ مانند وجوب معرفت که وجوب آن بالفعل است و متوقف بر امر غیرمقدور برای مکلف نیست.

ب) وجوب فعلیت یافته است، اما حصول واجب متوقف بر امری است که در حال حاضر مقدور مکلف نیست؛ مانند وجوب حج که پس از تحقق استطاعت، وجوب آن فعلیت می‌یابد، اما حصول واجب - یعنی انجام حج - تا فرا رسیدن موسم حج، برای مکلف مقدور نیست.

مرحوم صاحب فصول به دسته اول «واجبات منجز» و به دسته دوم «واجبات



فصلی» این است که «شرط». یعنی دخول وقت - قید برای «وجوب» است، نه قید برای «واجب» (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص ۱۰۱؛ مظفر، ۱۳۸۸ش، ج ۲، ص ۳۳۸؛ فاضل موحدی لنکرانی، ۱۳۸۱ش، ج ۴، ص ۳۸۳). به این معنا که «وجوب» زمانی تحقق می‌یابد که وقت داخل شود، نه این که دخول وقت قید نفس واجب باشد. به عبارت دیگر، در جملات شرطیه‌ای نظیر «اذا دخل الوقت فصلی»، شرط، هیئت امر را تقیید می‌کند، نه ماده امر.

لکن مرحوم صاحب فصول، برخلاف نظر مشهور، اشتراط «وقت» را در جملات شرطیه‌ای نظیر «اذا دخل الوقت فصلی» قید برای «واجب» می‌داند. بدین معنا که هرگاه قید در جملات شرطیه متضمن امر، از مقوله «وقت» باشد، این قید ناظر به واجب است، نه وجوب؛ در نتیجه، وجوب در این موارد مطلق خواهد بود و به صرف تشریع حکم «اذا دخل الوقت فصلی»، وجوب فعلیت پیدا کرده است، لکن حصول «واجب» متوقف بر امری است که در حال حاضر مقدور مکلف نیست و آن امر غیرمقدور، همان فرا رسیدن وقت نماز است (مظفر، ۱۳۸۸ش، ج ۲، ص ۳۳۸؛ فاضل موحدی لنکرانی، ۱۳۸۱ش، ج ۴، ص ۳۵۵).

نقد:

ظهور اولیه قید در جملات شرطیه، به مقتضای ظهور تعلیق و مطابق قواعد ادبی، همان چیزی است که نظر مشهور بر آن استوار است؛ یعنی رجوع قید به هیئت امر، نه ماده

معلق می‌گوید (حائری اصفهانی، ۱۴۰۴ش، ص ۷۹؛ فاضل موحدی لنکرانی، ۱۳۸۱ش، ج ۴، ص ۳۵۱؛ مظفر، ۱۳۸۸ش، ج ۱، صص ۱۳۶، ۱۳۵). همان‌گونه که بیان شد، تفاوت «واجب معلق» با «واجب مشروط» در این است که در واجب معلق، وجوب بالفعل شده است، اما تحقق واجب متوقف بر امری است که مقدور مکلف نیست و بعداً حاصل می‌شود؛ حال آن‌که در واجب مشروط، اساساً وجوب تحقق نیافته و پس از تحقق شرط است که وجوب بالفعل می‌گردد (حائری اصفهانی، ۱۴۰۴ش، ص ۷۹).

بنابراین، مرحوم صاحب فصول بدین وسیله میان زمان وجوب و زمان واجب انفکاک ایجاد می‌کند؛ زیرا گاهی وجوب چیزی فعلیت یافته است، در حالی که هنوز وقت انجام واجب فرا نرسیده و تحقق واجب برای مکلف مقدور نیست. بر این اساس، ایشان اشکال مقدمات مفوته را چنین پاسخ می‌دهد که در این موارد، وجوب پیش از زمان واجب ثابت شده است، اما زمان واجب هنوز فرا نرسیده است (حائری اصفهانی، ۱۴۰۴ق، صص ۹۱، ۹۰؛ مظفر، ۱۳۸۸ش، ج ۲، ص ۳۳۸).

۱.۱.۴. تحلیل و نقد مبنای انفکاک از منظر صاحب فصول

تحلیل:

برای توضیح بیشتر در مورد مبنای کلامی صاحب فصول، لازم به ذکر است که مشهور علمای اصول بر این باورند که ظاهر جمله شرطیه در تعبیری مانند «اذا دخل الوقت



چنین واجباتی، دلیلی بر وقوع آن‌ها در مقام ثبوت وجود نخواهد داشت.

۲.۴. توصیف مبنای انفکاک از منظر شیخ اعظم

صاحب فصول بر این مبنا بود که اگر قید در جمله‌های شرطیه از مقوله «وقت» باشد، این قید راجع به ماده امر است؛ لکن شیخ اعظم انصاری بر این عقیده است که تمامی قیودی که در دایره امر قرار می‌گیرند، راجع به ماده امر هستند، چه در مواردی که قید از مقوله «وقت» باشد و چه در غیر آن. به طور مثال، حتی اگر حکمی به این صورت وارد شده باشد: «ان جاءک زید فاکرمه»،^۱ در این جا نیز «آمدن زید» شرط در «وجوب اکرام» نیست، بلکه «وجوب اکرام» از زمان تشریع این حکم فعلیت پیدا کرده است، اما زمان «واجب» - که در مثال ما اکرام است - همان لحظه‌ای خواهد بود که زید بیاید.

بنابراین، «وجوب» در جمیع واجبات مطلق خواهد بود و مشروط به هیچ چیز نخواهد بود و هرآنچه توهم شود که قید برای «وجوب» است، در حقیقت قید برای «واجب» خواهد بود. لکن شیخ، از جهت لزوم تحصیل و عدم لزوم تحصیل، میان قیود تفاوت قائل می‌شود؛ بدین بیان که یک دسته از قیود وجود دارند که فی نفسه از امور غیر اختیاری مکلف به شمار می‌آیند و نمی‌توانند متعلق لزوم تحصیل واقع شوند؛ مانند مسئله «وقت» در باب عبادات یا مانند

امر (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص ۱۰۱؛ مظفر، ۱۳۸۸ش، ج ۲، ص ۳۳۸؛ فاضل موحدی لنکرانی، ۱۳۸۱ش، ج ۴، ص ۳۸۳). دلیلی نیز وجود ندارد که بخواهیم به طور خاص، قیود از مقوله «وقت» را ناظر به واجب بدانیم.

لکن صاحب فصول، از آن جا که برای توجیه اشکال «مقدمات مفوّته» راهی جز التزام به «واجب معلّق» و «واجب منجّز» نمی‌یابد، به ناچار این قسم از واجبات را پذیرفته و بدان ملتزم می‌شود. ایشان در پایان بحث مقدمه واجب، پنج راهکار برای رهایی از اشکال مقدمات مفوّته ذکر می‌کند و سپس چهار راهکار نخست را رد کرده و تصریح می‌نماید که تنها راه برون رفت از این اشکال، همان نظریه‌ای است که خود ارائه کرده است؛ یعنی پذیرش واجب معلّق و واجب منجّز (حائری اصفهانی، ۱۴۰۴ش، صص ۹۱-۹۰).

در حالی که اگر راه دیگری برای توجیه اشکال مقدمات مفوّته وجود داشته باشد، دلیلی بر گرایش به پذیرش واجب معلّق و منجّز باقی نخواهد ماند. افزون بر این، صرف نظر از تحقق خارجی واجب معلّق و منجّز، اصل امکان چنین واجباتی نیز محل بحث و مناقشه فراوان بوده و اشکالات و پاسخ‌های متعددی در میان علمای اصول مطرح شده است (نائینی، ۱۳۷۶ش، ج ۱، ص ۱۸۶؛ غروی اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۷۳؛ امام خمینی، ۱۳۸۱ش، ج ۱، ص ۳۲۹) که این مقال مجال پرداخت تفصیلی به آن‌ها را ندارد؛ به ویژه آن‌که حتی در فرض امکان

۱. اگر زید نزد تو آمد، او را اکرام کن



چنین استدلال شده است که اطلاق و تقیید از مقوله «ملکه و عدم ملکه» هستند و چیزی که قابلیت اطلاق را نداشته باشد، نمی‌تواند مقید شود. از آن جا که وضع در معانی حرفیه و هیئات از قبیل «وضع عام، موضوع له خاص» است و موضوع له معانی حرفیه و هیئات امری جزئی و بسیط می‌باشد، اساساً قابلیت اطلاق ندارد و به همین جهت تقیید آن نیز ممکن نخواهد بود (انصاری، ۱۴۰۴ق، صص ۵۳-۴۵؛ آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص ۹۶؛ نائینی، ۱۳۷۶ش، ج ۱، صص ۱۸۲-۱۸۱).

ب) دلیل ایجابی

قید، متعین در رجوع به ماده است؛ زیرا عاقل، هنگامی که فعلی را مورد التفات و تصور قرار می‌دهد، یا آن فعل مطلوب او هست یا نیست. اگر آن فعل مطلوب نباشد، از محل نزاع خارج است و اگر مطلوب باشد، یا آن فعل بدون قید مطلوب است و یا با قیدی مطلوب خواهد بود. اگر فعل با قیدی مطلوب باشد، یا آن قید، امر اختیاری برای مأمور است یا امر اختیاری نیست. اگر آن قید، امر اختیاری باشد، یا از نظر آن عاقل تحصیل این قید بر مأمور لازم است یا لازم نیست.

این شقوق همگی پیش از انشای امر تحقق دارند که از آن به مقام «ثبوت» یا «واقع» تعبیر می‌شود. در تمام این فروض، طلب و اراده عاقل مطلق و بدون قید است و آنچه گاهی مطلق و گاهی مقید واقع می‌شود، متعلق طلب، یعنی همان عمل است؛ و این امری است که هر عاقلی آن را بالوجدان درمی‌یابد. پس قید در مقام «ثبوت»، قید عمل است.

«آمدن زید» در مثال مذکور؛ چراکه آمدن زید در اختیار خود زید است، نه در اختیار مکلفی که مأمور به اکرام اوست.

در مقابل، دسته دیگری از قیود وجود دارند که از امور اختیاری برای مکلف محسوب می‌شوند؛ مانند «طهارت» که قید بودن آن برای نماز، از اموری است که تحصیل آن در اختیار مکلف قرار دارد (انصاری، ۱۴۰۴ق، صص ۵۳-۴۵؛ آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص ۹۵؛ نائینی، ۱۳۷۶ش، ج ۱، ص ۱۸۱؛ مظفر، ۱۳۸۸ش، ج ۲، صص ۳۳۹-۳۳۸؛ فاضل موحدی لنکرانی، ۱۳۸۱ش، ج ۴، صص ۳۰۷-۳۰۶). از این رو، شیخ اعظم انصاری نیز به این شیوه میان زمان وجوب و زمان واجب انفکاک قائل شده است.

۱.۲.۴. تحلیل و نقد مبنای انفکاک از منظر

شیخ اعظم

تحلیل:

الف) دلیل سلبی

رجوع قید به هیئت امر، عقلاً ممکن نیست؛ بنابراین، ناچار تمامی قیود راجع به ماده امر خواهند بود. اگرچه ظهور اولیه قضیه شرطیه و مقتضای قواعد ادبی آن است که شرط، قید هیئت باشد، لکن قرینه‌ای عقلی وجود دارد که ما را ناچار می‌سازد در این ظهور تصرف کنیم، و آن قرینه این است که هیئت امر - بلکه تمامی هیئات - از «معانی حرفی» به شمار می‌آیند و تقیید آن‌ها ممکن نیست؛ از این رو ناچاریم قید را به ماده امر بازگردانیم. لازم به ذکر است که برای استدلال بر محال بودن تقیید معانی حرفیه و هیئات،



از سوی دیگر، «اثبات» تابع «ثبوت» است؛ یعنی انشای امر توسط مولا باید مطابق و هماهنگ با مقام ثبوت و واقع باشد، وگرنه اثبات، صرفاً تخیلی خواهد بود. بنابراین، همان‌گونه که قید در مقام ثبوت و پیش از انشای امر، قید عمل است، در مقام اثبات و انشای امر نیز باید قید عمل باشد؛ و در نتیجه، شرط در جمله شرطیه ـ که ناظر به مقام اثبات است ـ قید ماده خواهد بود و رجوع قید به ماده متعین می‌شود (انصاری، ۱۴۰۴ق، صص ۵۳، ۴۵؛ آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص ۹۶؛ حیدری فسائی، ۱۴۰۱).

نقد

مناقشات متعددی در ادله شیخ مطرح شده است که به جهت رعایت اختصار، به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود.

اشکالات وارد بر دلیل اول

۱. جزئی قابل تقیید نیست، اما قابل تعلیق است؛ زیرا تقیید به معنای تضییق و فرع بر توسعه است، در حالی که امر جزئی قابل تعلیق می‌باشد. ازاین‌رو، وجوب اکرام زید که در «اکرمه» وجود دارد، وجوبی جزئی است که پیش از انشاء، معلق بر مجیی زید شده و به صورت جزئی معلق انشاء شده است (غروی اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۶۰؛ خویی، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۱۴۲).

۲. اطلاق افرادی برای جزئی متصور نیست، لکن اطلاق احوالی برای جزئی قابل تصور است. بنابراین،

جزئی قابل تقیید افرادی نیست، اما تقیید احوالی درباره آن ممکن خواهد بود. به عنوان مثال، زید به جهت تضییق، نمی‌تواند مقید به زید بودن یا عمرو بودن شود، اما معنای جزئی از حیث احوال قابل تقیید است؛ ازاین‌رو می‌توان درباره زید تعبیر «زید مؤدب در حال بودن در مسجد» را به کار برد. هیئت امر نیز، با وجود دارا بودن معنای جزئی، همان‌گونه که می‌تواند نسبت به احوال جزئی اطلاق داشته باشد، می‌تواند به قید احوالی نیز مقید شود (شهیدی‌پور، ۱۳۹۸).

۳. تمام استدلال شیخ اعظم مبتنی بر این مبناست که وضع در حروف و هیئات از قبیل «وضع عام، موضوع له خاص» باشد؛ حال آن‌که اصل این مبنا از سوی شماری از اصولیان مورد مناقشه قرار گرفته است. چنان‌که مرحوم آخوند خراسانی و محقق عراقی بر این باورند که وضع در حروف و هیئات از قبیل «وضع عام، موضوع له عام» است و حتی استعمال آن‌ها نیز «عام» می‌باشد (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص ۱۱؛ عراقی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۹۷).

اشکالات وارد بر دلیل دوم

۱. نگارنده معتقد است آنچه شیخ در دلیل دوم بیان می‌فرمایند، در حقیقت تکرار ادعای ایشان است؛



هست یا خیر. سپس در مرحله دوم، اگر دارای مصلحت باشد، مورد طلب شدید یا غیر شدید شارع قرار می‌گیرد و اگر دارای مفسده باشد، مورد بغض شدید یا غیر شدید شارع واقع می‌شود. در این فرض، شناخت همین مرحله دوم برای لزوم امتثال عبد نسبت به مطلوب مولی یا ترک مبعوض او کفایت می‌کند.

با این حال، از آن جا که عرف در مناسبات اجتماعی خود، پس از این مرحله، مطلوب یا مبعوض را در قالبی قانونی تنظیم و سپس ابلاغ می‌کند، شارع نیز در مقام تشریع، غالباً پس از مرحله دوم، به مطلوب خود صورت قانونی می‌بخشد که از آن به مرحله «جعل یا اعتبار» تعبیر می‌شود (صدر، ۱۴۱۹ق، ج ۲، صص ۲۳-۲۴).

نگارنده بر این باور است که مرحله دوم، یعنی طلب و اراده، قابل تقیید نیست؛ زیرا مستلزم تغییر و تبدل در نفس شارع بوده و محال است. اما در مرحله جعل و تنظیم قانونی، امکان تقیید وجود دارد؛ چرا که این مرتبه، مرتبه اعتبار است و تقیید امور اعتباری هیچ محذوری ندارد. از آن جا که در غالب خطابات شرعی، با همین مرحله سوم مواجه هستیم. و مواردی که شارع از نفس اراده و طلب خود خبر دهد، نادر و اندک است. و تقیید این مرتبه نیز ممکن می‌باشد، اشکال شیخ وارد نخواهد بود. بنابراین، کلام شیخ در مرتبه دوم، یعنی اراده، از حیث مقام ثبوت تمام است، نه در مرحله سوم، یعنی

زیرا اصل نزاع در همین است که در آن شقوقی که شیخ بیان کرده‌اند، هیئت مقید است یا ماده، حال آن که ایشان مطلق بودن طلب را مفروض گرفته‌اند. در حالی که محل بحث آن است که آیا طلب مطلق است یا خیر. همچنین ارجاع اطلاق طلب به وجدان نیز تمام به نظر نمی‌رسد؛ زیرا در موارد بسیاری، بالوجدان می‌یابیم که طلب نمی‌تواند مطلق باشد، چرا که لازمه اطلاق طلب این است که در واجب مشروط، شوق مولی فعلی بوده و شرط. مانند مجیء زید در مثال «ان جاءک زید فاکرمه». قید متعلق طلب باشد. هرچند شیخ انصاری قید را لازم التحصیل ندانسته‌اند، اما هنگامی که طلب مولی به فعل مقید تعلق بگیرد، آن قید نیز مورد طلب و شوق مولی خواهد بود، در حالی که در برخی واجبات مشروط، بالوجدان درمی‌یابیم که مولی نسبت به قید اساساً شوقی ندارد، بلکه گاه حتی بغض دارد؛ مانند «اذا مرضت فاشرب دواء» یا «اذا عطشت فاشرب ماء».

۲. در مراتب جعل حکم، سه مرحله وجود دارد: «تشخیص ملاک»، «اراده» و «جعل یا اعتبار». در مرحله نخست، شارع ارزیابی می‌کند که آیا امری دارای مصالح شدید یا غیر شدید و یا مفاسد شدید یا غیر شدید



۱.۳.۴. تحلیل و نقد مبنای انفکاک از منظر آخوند خراسانی تحلیل:

پیش از توضیح مبنای مرحوم صاحب کفایه، لازم است مبحث «شرط متأخر» به صورت جزئی‌تر و در حدّ نیاز مورد بررسی قرار گیرد؛ چراکه محور استدلال مرحوم آخوند بر پایه شرط متأخر است. توضیح آن‌که «شروط شرعی»^۱ اقسامی دارد:

گاهی این شروط از حیث زمان، مقدّم بر مشروط خود هستند؛ مثلاً در صورتی که نفس افعال وضو-نه اثر حاصل از آن‌ها، یعنی طهارت - شرط در نماز باشد، وضو شرط متقدّم بر مشروط خود، یعنی نماز، خواهد بود. به این دسته از شروط، «شرط متقدّم» گفته می‌شود.

گاهی این شروط از حیث زمان، مقارن با مشروط خود هستند؛ مانند ستر عورت که شرط مقارن با نماز است. به این دسته از شروط، «شرط مقارن» گفته می‌شود.

اما در امکان و وقوع «شرط متأخر»، یعنی آن دسته از شروطی که از مشروط خود متأخر باشند، در میان اصولیان اختلاف نظر وجود دارد. برخی شرط شرعی را با شرط عقلی مقایسه کرده‌اند و همان‌گونه که مقدمه عقلی نمی‌تواند متأخر از ذی‌المقدمه خود باشد، شرط متأخر را نیز محال دانسته‌اند؛ زیرا چیزی به وجود نمی‌آید مگر آن‌که علت تامّه آن موجود باشد، و علت تامّه مشتمل بر تمامی اموری است که در وجود آن چیز دخالت

جعل و اعتبار؛ و همان‌گونه که در مرحله سوم از مقام ثبوت، تقیید ممکن است، مقام اثبات نیز تابع مقام ثبوت بوده و تقیید آن امکان‌پذیر خواهد بود.

۳.۴. توصیف مبنای انفکاک از منظر آخوند خراسانی

صاحب کفایه نه ملتزم به «واجب معلّق و منجز» می‌شود و نه رجوع قید به ماده و اطلاق وجوب را می‌پذیرد؛ لکن ایشان اشکال وارد بر «مقدمات مفوّته» را به نحو «شرط متأخر» تصحیح می‌کند. بدین معنا که در باب مقدمات مفوّته، «وقت» شرط متأخر برای وجوب است؛ ازاین‌رو، وجوب واجب پیش از وقت واجب تحقق می‌یابد، لکن این وجوب دارای شرطی است و آن شرط، «وقت» است که متأخر از وجوب و مفروض الحصول می‌باشد.

برای مثال، در باب روزه، شارع پیش از وقت، تحقق صوم را در وقت خود - از طلوع فجر تا مغرب - مفروض الحصول دانسته و بر این اساس، قبل از وقت، صوم واجد وجوب می‌گردد؛ در این صورت دیگر مانعی وجود ندارد که مقدمه آن - یعنی غسل جنابت در مثال مذکور - نیز واجب باشد (آخوند خراسانی، ۱۴۱۹ق، صص ۱۰۴، ۱۰۵؛ مظفر، ۱۳۸۸ش، ج ۲، ص ۲۳۹؛ حیدری فسائی، ۱۳۸۷ش، ج ۳، صص ۲۰، ۱۹).

بنابراین، مرحوم صاحب کفایه نیز به این شیوه میان زمان وجوب و زمان واجب انفکاک ایجاد کرده است.

۱ آن دسته از شروط واجب، که عقل به تنهایی قدرت درک شرطیت آن‌ها را نداشته و شرع باید شرطیت آن را بیان کند.



از همین رو، علمای اصول در تبیین و توجیه این گونه شروط، مباحث گسترده‌ای را مطرح کرده‌اند که این مقال مجال پرداختن تفصیلی به همه آن اقوال را ندارد؛ لکن پاسخی که مرحوم آخوند در توضیح و توجیه شروط متأخر بیان کرده‌اند، آن است که شرط متأخر سه صورت دارد:

۱. شرط متأخر حکم تکلیفی: مانند این که گفته شود «اگر روز دوشنبه به مسافرت رفتی، قبل از آن صدقه بده»،^۱ که در این مثال، شرط - یعنی سفر - متأخر است، اما وجوب تصدق متقدم می‌باشد.

۲. شرط متأخر حکم وضعی: مانند شرط بودن اجازه در صحت عقد فضولی بنا بر مبنای کاشفیت.

۳. شرط متأخر مأموریه: مانند غسل زن مستحاضه به استحاضه کثیره در شب برای صوم ماضی.

سپس مرحوم آخوند می‌فرمایند که اگر شرط متأخر، شرط حکم تکلیفی باشد، اشکالی بر آن وارد نیست؛ زیرا آنچه شرط است، در حقیقت «وجود علمی» و «تصور شرط» است، نه وجود خارجی آن، و حال آن که این وجود علمی و تصور شرط، متأخر از مشروط نیست، بلکه مقارن با آن است. برای مثال، در مثال پیش گفته، علم به «سفر در روز دوشنبه» شرط در وجوب صدقه دادن است؛ زیرا حکم، فعل اختیاری حاکم است، نه فعل غیر حاکم، و حاکم در زمان حکم کردن - که

دارند. در نتیجه، اگر علت تأمه موجود باشد، آن چیز تحقق می‌یابد و اگر علت تأمه موجود نباشد، تحقق نمی‌یابد. پس اگر چیزی تحقق یافته است، به این معناست که علت تأمه آن محقق شده و دیگر معقول نخواهد بود که وجود آن، مشروط و معلق به امری باشد که بعداً تحقق خواهد یافت (انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ص ۴۰۸؛ آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ق، صص ۹۴-۹۲؛ نائینی، ۱۳۷۶ش، ج ۱، صص ۲۷۲-۲۷۳؛ عراقی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۲۷۹؛ مظفر، ۱۳۸۸ش، ج ۲، ص ۳۳۴؛ فاضل موحدی لنکرانی، ۱۳۸۱ش، ج ۴، ص ۲۴۵؛ حیدری فسائی، ۱۳۸۷ش، ج ۲، صص ۱۱۲-۱۱۸).

لکن در شریعت اسلام، مواردی وجود دارد که ظاهر آن‌ها دلالت بر تأخر شرط از مشروط خود دارد. به عنوان مثال، در صحت روزه زن مستحاضه به استحاضه کثیره گفته شده است که لازم است چنین زنی در هنگام شب نیز غسل کند؛ و در صورتی که این زن در شب غسل نماید، روزه‌ای که در روز گرفته است صحیح خواهد بود. همچنین در باب بیع فضولی گفته شده است که صحت این بیع مشروط به اجازه بعدی مالک است؛ یعنی اگر مالک بعداً به این بیع اجازه دهد، کاشف از این خواهد بود که بیع سابق - بنا بر مبنای کاشفیت - صحیح و نافذ بوده است (خمینی، ۱۳۹۲ش، ج ۱، ص ۶۲). و امثال این موارد که ظاهر آن‌ها، تأخر شرط شرعی از مشروط خود است.

۱. «ان سافرت یوم الاثنین، فتصدق قبله بایام»



عملی ظاهری محسوب می‌شود. باید یک عمل باطنی نیز انجام دهد، و آن، تصور فعلی است که مصلحت قائم به آن می‌باشد. فعلی که مصلحت قائم به آن است، دو صورت دارد:

۱. گاهی فعلی که مصلحت قائم به آن است، مجرد از هرگونه ضمیمه و اضافه‌ای می‌باشد که در این صورت حاکم آن فعل را تصور کرده و سپس حکم را صادر می‌کند.

۲. گاهی فعلی که مصلحت قائم به آن است، به همراه ضمیمه و اضافه‌ای است، اعم از این‌که این ضمیمه متقدم، مقارن یا متأخر باشد؛ که در این صورت حاکم آن فعل را با آن ضمیمه تصور کرده و سپس حکم را صادر می‌کند.

بنابراین، شرط تکلیف در حقیقت همان تصور شیء، یعنی همان ضمیمه است، نه وجود خارجی آن؛ زیرا وجود خارجی از مقدمات فعل اختیاری نیست، بلکه امور ذهنیه و امور تصوری از مقدمات فعل اختیاری به شمار می‌آیند. به بیان دیگر، معنای شرطیت شیء برای تکلیف آن است که لحاظ وجود ذهنی آن شیء در حصول داعی به امر یا نهی دخالت دارد یا نه؛ و این لحاظ، مقارن با تکلیف است، اگرچه ملحوظ خارجی مقارن نباشد.

به همین نحو، در صورتی که شرط متأخر، شرط حکم وضعی باشد نیز اشکالی متوجه آن نخواهد بود؛ زیرا حکم وضعی. مانند

ملکیت و امثال آن. نیز اعتباری از سوی معتبر است و اعتبار، خود فعل اختیاری است و این فعل اختیاری مسبوق به تصور «معتبر». یعنی ملکیت. می‌باشد؛ و تصور آن امری است که در تحقق «معتبر» دخالت دارد، خواه آن امر مقارن باشد یا متقدم و یا متأخر. پس آنچه شرط است، وجود متقدم یا متأخر نیست، بلکه شرط، لحاظ و تصور متقدم و متأخر است، و این لحاظ نیز مقارن با حکم وضعی خواهد بود.

اما در صورتی که شرط متأخر از قبیل شرط مأموریه باشد، در واقع آنچه شرط شده است، «ارتباط» مأموریه با امر خارجی متقدم یا متأخر است، نه نفس آن امر متقدم یا متأخر. این «ارتباط» دارای دو ویژگی است: ۱. ارتباط، معنای حرفی است که قوام آن به تحقق و وجود دو طرف. امر خارجی متقدم یا متأخر و مأموریه. می‌باشد.

۲. ارتباط، مقارن با مأموریه است؛ زیرا در شرط متقدم، پس از تحقق امر خارجی متقدم، مقارنت ارتباط با مأموریه بدیهی است، و نهایتاً یک طرف ارتباط. یعنی امر خارجی متقدم. متقدم است و این تقدم، به مقارنت ارتباط آسیبی نمی‌رساند. همچنین در شرط متأخر، پس از انجام امر خارجی متأخر، مقارنت ارتباط با مأموریه کشف می‌شود؛ و در صورت انجام ندادن آن، عدم مقارنت ارتباط با مأموریه کشف



خواهد شد.

بنابراین، آنچه شرط مأموریه است، مقارن با مأموریه بوده و نه متقدم بر آن است و نه متأخر از آن؛ ازاین رو، اشکالی در اشتراط چنین شرطی وجود نخواهد داشت (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ق، صص ۹۴-۹۳؛ حیدری فسائی، ۱۳۷۸ش، ج ۲، ص ۱۱۶).

نقد:

بیان مرحوم آخوند مورد مناقشات متعددی قرار گرفته است که در این جا به برخی از آن ها اشاره می شود:

۱. این بیان مرحوم آخوند برخلاف ظواهر ادله است؛ زیرا ظاهر ادله، نفس اجازه را در بیع فضولی شرط دانسته است، در حالی که مرحوم آخوند، وجود علمی و وجود لحاظی اجازه را شرط قرار داده اند. همان گونه که پیش تر بیان شد، ظاهر ادله اقتضا می کند که اجازه خارجی شرط باشد. البته ممکن است مرحوم آخوند در پاسخ به این اشکال چنین بیان کنند که در صورتی که برهان عقلی بر خلاف ظواهر ادله وجود داشته باشد، ناگزیر باید از ظاهر ادله دست برداشت. لکن در پاسخ به ایشان باید گفت این سخن تنها در صورتی صحیح است که راه دیگری برای جمع میان برهان عقلی و ظاهر ادله وجود نداشته باشد (فاضل لنکرانی، ۱۳۸۱)، در حالی که - چنان که در ادامه خواهد آمد - طرق دیگری نیز

وجود دارد که بدون تصرف در ظاهر ادله، امکان جمع میان ظاهر و برهان عقلی را فراهم می سازد.

۲. شرایط مأموریه از محل نزاع در بحث شرط متأخر خارج است؛ زیرا در شرایط مأموریه، شرط کالجزء می باشد، و همان گونه که برخی اجزای یک مرکب بر اجزای دیگر تقدم یا تأخر دارند، شرایط مأموریه نیز می توانند نسبت به سایر اجزاء، متقدم یا متأخر باشند. به بیان دیگر، در مواردی مانند غسل مستحاضه برای صوم ماضی، در حقیقت مأموریه، مرکب از دو جزء است: نخست صوم، و دوم غسل لیلی. یعنی امر شارع بر یک مأموریه مرکب تعلق گرفته است و آن «صوم مع الغسل اللیلی» می باشد. همان طور که در نماز، برخی اجزاء مانند رکوع متأخر از اجزاء دیگر هستند، در شرایط مأموریه نیز آن شروط، در واقع از اجزای مأموریه به شمار می آیند که نسبت به برخی اجزای دیگر، تأخر پیدا کرده اند (نائینی، بی تا، ج ۱، صص ۲۲۱-۲۲۳؛ فاضل لنکرانی، ۱۳۸۰). بنابر این تقریر، یک سوم از بیانات مرحوم آخوند اساساً از محل نزاع خارج خواهد بود.

۳. تمام توجیه مرحوم آخوند در تصحیح مقدمات موقوفه بر پایه شرط متأخر، مبتنی بر این پیش فرض



است که وجوب مقدمه، معلول وجوب ذی‌المقدمه باشد؛ زیرا تنها بر اساس این فرض است که تقدم وجوب مقدمه بر وجوب ذی‌المقدمه محال می‌گردد، همان‌گونه که تقدم معلول بر علت خود محال است. از این رو، هنگامی که ایشان چنین پیش‌فرضی را مفروض گرفته‌اند، در صدد توجیه مقدمات مَفُوتَه بر پایه شرط متأخر برآمده‌اند. حال آن‌که برای حل اشکال مقدمات مَفُوتَه، اساساً نیازی به این توجیهات پیچیده وجود ندارد؛ زیرا همان‌گونه که در ادامه بیان خواهد شد، وجوب ذی‌المقدمه، علت وجوب مقدمه نیست تا از تأخر آن نسبت به مقدمه، اشکال مقدمات مَفُوتَه مطرح گردد (مظفر، ۱۳۸۸ق، ج ۲، صص ۳۳۹-۳۴۰).

۵. مبنای تبعیت انبعائی

تمام آنچه از مبنای انفکاک بیان شد، مبتنی بر این بود که تبعیت مقدمه از ذی‌المقدمه در وجوب، به نحو علی و معلولی باشد؛ زیرا همان‌گونه که سابقاً گذشت، تنها در این صورت است که اشکال مقدمات مَفُوتَه مطرح می‌گردد و در چنین فرضی، تقدم معلول - یعنی وجوب مقدمه - بر علت خود - یعنی وجوب ذی‌المقدمه - محال خواهد بود. این در حالی است که تقریر تبعیت به شکل علی و معلولی، مقبول نبوده و تمام به

نظر نمی‌رسد؛ زیرا اگر وجوب نفسی، علت وجوب غیری باشد، ناگزیر این علیت باید از نوع علیت فاعلی باشد و فرض سایر انواع علیت، نظیر علیت صوری، مادی یا غایی، باطل و محال خواهد بود؛ چراکه اساساً معنایی ندارد که وجوب نفسی، علت صوری، مادی یا غایی وجوب غیری باشد. با این حال، وجوب نفسی حتی علت فاعلی وجوب غیری نیز نمی‌تواند باشد؛ زیرا همان‌طور که روشن است، علت فاعلی برای وجوب مقدمه، آمر است، به این اعتبار که امر، فعلی از افعال او محسوب می‌شود (مظفر، ۱۳۸۸هـ.ش، ج ۲، ص ۳۲۳).

در این جا این پرسش مطرح می‌شود که اگر تبعیت وجوب مقدمه از ذی‌المقدمه به نحو علی و معلولی قابل پذیرش نیست، پس این تبعیت به چه معناست؟ پاسخ این پرسش، «تبعیت انبعائی» است. توضیح آن‌که آنچه در نظر شارع موضوعیت دارد، ذی‌المقدمه است و هنگامی که تحقق این ذی‌المقدمه منوط و مشروط به انجام مقدماتی باشد، تحقق واجب نفسی، شارع را تحریک می‌کند به این‌که امر به انجام آن مقدمات نماید؛ در نتیجه، آن مقدمات واجب می‌شوند. لکن این وجوب، منبعث از وجود واجب نفسی است؛ به این معنا که وجود واجب نفسی، مولا را بعث و برانگیخته است تا امر به مقدمات صادر کند. پس وجوب مقدمات، منبعث از وجود واجب نفسی است (غروی اصفهانی، ۱۴۲۹هـ.ق، ج ۲، صص ۱۰۱-۱۰۲؛ مظفر، ۱۳۸۸هـ.ش، ج ۲،



نخست نسبت به انجام فعلی از سوی مأمور، شوق و اشتیاق پیدا می‌کند و پس از آن‌که این شوق حاصل شد، ناگزیر به بعث و دعوت مأمور به انجام آن فعل می‌پردازد. ازاین‌رو، آمر در این مرحله شوق پیدا می‌کند به امر کردن مأمور.

در صورتی که مانعی از امر به مأمور وجود نداشته باشد، این شوق شدت می‌یابد و به مرحله‌ای می‌رسد که تبدیل به اراده حتمیه می‌شود و مأمور به انجام آن فعل برانگیخته می‌گردد. این وضعیت، ناظر به هر مأمور به‌ای است، از جمله مقدمه واجب.

در بحث مقدمه واجب نیز، در مرحله نخست، شوق مولا به انجام ذی‌المقدمه از سوی مکلف تعلق می‌گیرد و این شوق، موجب می‌شود که آمر به تمامی مقدمات آن ذی‌المقدمه نیز شوق پیدا کند و به تبع آن، شوق به امر کردن مأمور نسبت به انجام آن مقدمات نیز شکل بگیرد. پس در صورتی که مانعی از امر به مقدمات وجود نداشته باشد، اراده حتمیه نزد آمر حاصل می‌شود و او امر به آن مقدمات می‌کند و آن مقدمات بر مأمور واجب می‌گردند.

اما نسبت به ذی‌المقدمه، از آن‌جا که موعد آن هنوز نرسیده است، بعث به آن پیش از فرا رسیدن موعدش ممکن نخواهد بود؛ زیرا بعث - حتی بعث جعلی - امکاناً و وجوداً ملازم با انبعاث است. در نتیجه، اگر انبعاث ممکن باشد، بعث نیز ممکن خواهد بود و اگر انبعاث ممکن نباشد، بعث نیز ممکن نخواهد بود. بنابراین، اگرچه مولا به

صص ۳۲۴، ۳۲۵). این نحو از تبعیت وجوب واجب غیری از واجب نفسی، در این مقاله «تبعیت انبعثی» نام‌گذاری شده است.

۱.۵. توصیف مبنای تبعیت انبعثی از منظر غروی اصفهانی

شوق به مقدمه و شوق به ذی‌المقدمه، هر دو قبل از وقت ذی‌المقدمه وجود دارد و شوق به مقدمه، منبعث و منبثق از شوق به ذی‌المقدمه است؛ لکن شوق به مقدمه، به اراده حتمیه تبدیل می‌شود و واجب می‌گردد، زیرا با رسیدن وقت آن، مانعی از امر به آن وجود ندارد.

اما شوق به ذی‌المقدمه، از آن جهت که وقت آن هنوز فرا نرسیده و مانعی از امر کردن به آن وجود دارد، به اراده حتمیه تبدیل نمی‌شود و واجب نمی‌گردد. بنابراین، مقدمه مفوتیه قبل از وجوب ذی‌المقدمه خود واجب می‌شود و هیچ محذور و مانعی نیز در این امر وجود نخواهد داشت (مظفر، ۱۳۸۸ ه.ش، ج ۲، ص ۳۴۱).

۱.۱.۵. تحلیل و نقد مبنای تبعیت انبعثی از منظر غروی اصفهانی

تحلیل:

چنان‌که گذشت، امر - خواه نفسی باشد یا غیری - در حقیقت فعلی از افعال آمر است؛ بنابراین آمر، علت فاعلی امر خواهد بود. از سوی دیگر، هر امری که از ناحیه آمر صادر می‌شود، ناشی از اراده اوست؛ زیرا امر، فعل اختیاری آمر است.

اراده آمر نیز خود ناشی از شوق به انجام مأمور به است؛ بدین معنا که آمر در مرحله



واجب به وجوب شرعی نخواهند بود (غروی اصفهانی، ۱۴۲۹هـ.ق، ج ۲، صص ۱۷۱، ۱۶۹؛ مظفر، ۱۳۸۸هـ.ش، ج ۲، صص ۳۵۳، ۳۵۲؛ فاضل موحّدی لنکرانی، ۱۳۸۱هـ.ش، ج ۴، صص ۶۳۹، ۶۴۰؛ سبحانی تبریزی، ۱۳۹۷هـ.ش، ص ۵۴).

در این صورت، اساساً وجوبی برای مقدمات مطرح نخواهد بود تا این پرسش پیش آید که چگونه مقدمه، پیش از وجوب ذی‌المقدمه، واجب شده است و اشکال مقدمات مفوّته شکل بگیرد.

اما پرسش مهم این است که فتوای به حرمت ترک مقدمات مفوّته چگونه قابل توجیه خواهد بود؟ پاسخ آن است که چنان‌که بیان شد - شوق به ذی‌المقدمه از سوی آمر وجود دارد و اگرچه به سبب وجود مانع، امر به آن فعلیت پیدا نکرده است، لکن تکلیف، تأمّالاً اقتضاء شده است؛ زیرا هم مصلحت موجود است و هم مولا نسبت به آن شوق دارد.

بی‌تردید، دفع تکلیف در حالی که تأمّالاً اقتضاء شده است، تفویت غرض معلوم و ملزم مولا خواهد بود و چنین امری از مصادیق ظلم، خروج از زوایای بندگی و تمرّد از مولا به شمار می‌آید؛ از این رو، عقل به‌طور مستقل به حرمت آن و استحقاق عقاب حکم می‌کند (مظفر، ۱۳۸۸هـ.ش، ج ۲، صص ۳۴۳، ۳۴۴).

ذی‌المقدمه شوق دارد، اما امر به آن فعلیت پیدا نمی‌کند و ذی‌المقدمه واجب نمی‌شود تا زمانی که موعد آن فرا برسد.

بر اساس این توضیحات، مشکل وجوب مقدمات مفوّته قبل از زمان ذی‌المقدمه حل خواهد شد (مظفر، ۱۳۸۸هـ.ق، ج ۲، صص ۳۴۰، ۳۴۳).

نقد:

آنچه مرحوم غروی اصفهانی در این توضیحات بیان کرده‌اند، در واقع مماشات با قائلان به وجوب مقدمه واجب است؛ حال آن‌که به اعتقاد خود ایشان و نیز مشهور متأخران اصولی، مقدمه واجب، شرعاً واجب نیست. علت این امر آن است که تعلق گرفتن امر مولوی به مقدمه، لغو و عبث خواهد بود؛ زیرا یا امر مولوی به ذی‌المقدمه به تنهایی در بعث مکلف به انجام مقدمات آن کفایت می‌کند - همان‌گونه که عقل به انجام تمامی مقدمات فعلی که بر انسان واجب شده است حکم می‌کند - که در این صورت، نیازی به امر مولوی مستقل به مقدمات وجود نخواهد داشت و خود مکلف در صدد انجام آن مقدمات برخواهد آمد؛ و یا امر مولوی به ذی‌المقدمه در بعث مکلف کفایت نمی‌کند، که در این صورت، هزاران امر مولوی به مقدمات آن نیز هیچ‌بعثی در مکلف ایجاد نخواهند کرد.

بنابراین، امر مولوی به اتیان مقدمات، در هر دو فرض بی‌فایده خواهد بود و در نتیجه، امر مولوی از جانب شارع به اتیان مقدمات صادر نخواهد شد و مقدمات نیز



۶. نتیجه

گروهی از اصولیان برای دفع اشکال «مقدمات مَفَوَّته» میان زمان وجوب و زمان واجب انفکاک قائل شدند. تقریب این دیدگاه آن است که با مقدّم دانستن زمان وجوب بر زمان تحقق واجب، بتوان وجوب ذی‌المقدمه را پیش از فرارسیدن زمان واجب تثبیت کرد؛ تا در نتیجه، دیگر اشکالی در وجوب مقدمه پیش از زمان ذی‌المقدمه رخ ندهد.

بر این اساس، صاحب فصول از طریق طرح واجب معلق و منجز، شیخ انصاری با پذیرش اطلاق وجوب و ارجاع همه قیود به ماده، و مرحوم آخوند خراسانی با ابتناء بر شرط متأخر، هر یک به نحوی این انفکاک میان وجوب و واجب را تصویر کردند.

در مقابل، مرحوم غروی اصفهانی با ارائه تقریری نو در باب تبعیت مقدمه از ذی‌المقدمه در وجوب، اصل تبعیت به معنای علی و معلولی را انکار کرد و به جای آن، نظریه انبعاث وجوب مقدمه از وجود ذی‌المقدمه را مطرح ساخت. بر اساس این تقریر، شوق به ذی‌المقدمه و شوق به مقدمه هر دو پیش از زمان واجب موجود است؛ لکن شوق به ذی‌المقدمه، به سبب وجود مانع، به اراده حتمیه و امر تبدیل نمی‌شود، در حالی که شوق به مقدمه، از آن جا که مانعی برای تبدیل آن به اراده حتمیه وجود ندارد، متعلق امر شارع قرار می‌گیرد و مقدمه پیش از زمان ذی‌المقدمه واجب می‌شود.

در پایان روشن شد که تمامی این مبانی،

اعم از مبنای انفکاک و مبنای تبعیت انبعائی، در فرضی معنا دارد که اصل وجوب شرعی مقدمه مفروض و مسلم باشد؛ حال آن‌که نشان داده شد وجوب شرعی مقدمه و صدور امر مولوی مستقل از ناحیه شارع، مستلزم لغویت و در نهایت محال است. از این رو، اساساً وجوبی برای مقدمه وجود ندارد تا مجالی برای طرح اشکال مقدمات مَفَوَّته فراهم شود.

بر این مبنا، حرمت ترک مقدمات مَفَوَّته در فقه امامیه نه از باب جعل و تشریع، بلکه بر اساس قبح عقلی تفویت غرض ملزم مولا و در چارچوب مستقلات عقلیه قابل تبیین و توجیه است.

٧. منابع:

۷. منابع:
 - آخوند خراسانی، محمد کاظم، کفایة الاصول، ایران-قم، مؤسسة آل البيت (ع) لاحیاء التراث، ۱۴۰۹ ه.ق
 - امام خمینی، روح الله، تحریر الوسيلة، ایران-تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۹۲ ه.ش
 - امام خمینی، روح الله، تهذیب الاصول، مقرر جعفر سبحانی تبریزی، ایران-تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار الامام الخمينی، ۱۳۸۱ ه.ش
 - انصاری، مرتضی، المکاسب، ایران-قم، مجمع الفكر الاسلامی، ۱۴۱۵ ه.ق
 - انصاری، مرتضی، مطارح الانظار، ایران-قم، مؤسسة آل البيت (ع) لاحیاء التراث، ۱۴۰۴ ه.ق
 - پایان نامه پارسا، کارشناسی ارشد، ۱۳۹۲، موضوع: معارف اسلامی، پدیدآور: حبیب الله ترابیان، استاد راهنما: میثم تارم، استاد مشاور: احمد جمالی زاده
 - حائری اصفهانی، محمد حسین، فصول الغروية فی الاصول الفقهيّة، ایران-قم، دار احیاء العلوم الاسلامیة، ۱۴۰۴ ه.ق
 - حیدری فسائی، قادر، تقریرات درس خارج اصول، مقرر مجهول، لینک مجهول، اردیبهشت ۱۴۰۴، ۱۴۰۱ ه.ش
 - حیدری فسائی، قادر، شرح مضمونی کفایه الاصول، ایران-قم، نشر فقاہت، ۱۳۸۷ ه.ش
 - خوئی، ابوالقاسم، محاضرات فی اصول الفقه، مقرر محمد اسحاق فیاض، ایران-
 - قم، انصاریان، ۱۴۱۳ ه.ق
 - دانشگاه شهید باهنر کرمان، دانشکده حقوق و علوم سیاسی
 - سبحانی تبریزی، جعفر، المبسوط فی اصول الفقه، ایران-قم، موسسه الامام الصادق علیه السلام، ۱۳۹۶ ه.ش
 - سبحانی تبریزی، جعفر، الموجز فی اصول الفقه، ایران-قم، موسسه امام صادق علیه السلام، ۱۳۹۷ ه.ش
 - شهیدی پور، محمد تقی،، تقریرات درس خارج اصول، مقرر مهدی منصوری، <https://mfeb.ir/home/taqrir/>
 - D ۸ % ۸ ۵ % A B % D ۹ % % D ۸ A A - % D ۸ % A ۷ % D ۸ % B ۱ % A B - % A D % D ۸ % D ۸ % A ۸ % % D ۸ - B ۲ % D ۸ % A ۷ % % D ۸
 - شهید صدر، محمد باقر، بحوث فی علم الاصول، مقرر محمود هاشمی شاهرودی، ایران-قم، موسسة دائره معارف الفقه الاسلامی، ۱۴۱۷ ه.ق
 - شهید صدر، محمد باقر، دروس فی علم الاصول، ایران-قم، مجمع الفكر الاسلامی، ۱۴۱۹ ه.ق
 - عراقی، ضیاء الدین، نهایة الافکار، ایران-قم، موسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۷ ه.ق
 - غروی اصفهانی، محمد حسین، نهایة الدراية فی شرح الکفایة، بیروت-لبنان، موسسة آل البيت (ع) لاحیاء التراث، ۱۴۲۹ ه.ق
 - فاضل لنکرانی، محمد جواد، تقریرات درس خارج اصول، مقرر مجهول،



<https://fazellakarani.com/persian/>

۲۱۳۱/lessons، اردیبهشت ۱۴۰۴، ۱۳۸۰

- فاضل موحدی لنکرانی، محمد، اصول فقه شیعه، ایران-قم، مرکز فقهی ائمه اطهار، ۱۳۸۱ ه.ش

- فاضل موحدی لنکرانی، محمد، سیری کامل در اصول فقه، ایران-قم، فیضیه، ۱۳۷۷ ه.ش

- مظفر، محمد رضا، اصول الفقه، ایران-

قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۳۸۸ ه.ش

- مقاله کاظمی گل وردی، محمد رضا،

مقاله «تبیین اندیشه های ابتکاری

صاحب فصول در علم اصول»، ۱۳۸۰

ه.ش، فصلنامه دانشکده الهیات و

معارف مشهد، شماره ۵۳-۵۴

- نائینی، محمد حسین، اجود التقريرات،

مقرر ابوالقاسم خویی، ایران-قم،

کتابفروشی مصطفوی، بی تا

- نائینی، محمد حسین، فوائد الاصول،

مقرر محمد علی کاظمی خراسانی،

ایران-قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۳۷۶

ه.ش